

ساعتی بامهندس ۲۲ ساله‌ای

دوباره



و درسم نوعی پیوند برقرار کنم. این شد که در سال دوم راهنمایی یک ربات زمین‌شور اختراع کردم و در جشنواره ابن‌سینا شرکت کردم. خیلی ساده بود اما بالاخره کاربردی و فنی بود. یک ماشین بود که ابعاد اتاق را اندازه می‌گرفت و شروع می‌کرد به تمیز کردن کف. داورها رتبه دوم جشنواره آن سال را به من دادند.

وارد دبیرستان که شدم مثل همه بچه‌های دبیرستانی دغدغه انتخاب رشته سراغ من هم آمد. از یک طرف دوست داشتم رشته‌ای انتخاب کنم که آینده‌اش تضمین باشد و از طرفی به خودرو علاقه داشتم. البته من اگر درس هم نمی‌خواندم اتفاقی نمی‌افتاد و می‌توانستم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم. ولی کم‌کم متوجه شده بودم مهارتی که با درس مخلوط شود، خیلی کاربردی‌تر است. این شد که برنامه‌ریزی کردم برای رشته‌ای که علایق شخصی‌ام را پوشش دهد. در همان سال اول دبیرستان، یک ربات جنگنده هم ساختم که مثلاً می‌توانست بجنگد. آخرین فعالیت دوره دبیرستانم اولین ماشین خورشیدی دانش‌آموزی بود که سال ۱۳۸۹ ساختم. سوختش را با استفاده از پانل‌های خورشیدی تأمین می‌کرد. این ماشین هم در جشنواره جوان خوارزمی رتبه پنجم را داشت کرد.

رتبه دوم در مسابقات دانشگاه

شریف

بعد از آن وارد دانشگاه شدم. رشته مکانیک جامدات. اما فعالیت‌های فوق‌العاده من ادامه داشت. در مسابقه شناورهای هوشمند که یکی از فعالیت‌های ارزشمند سپاه پاسداران در دانشگاه شریف است، شرکت کردم. عنوان مسابقه، «دریا مسیر پیشرفت» بود. در این مسابقه دوم شدیم. رتبه اول را تیم دانشجویی سپاه مال خود کرد. یک شناور روسطحی هوشمند ساختم که می‌توانست بدون سرنشین یک مأموریت انتقال یا مأموریت مشابه را انجام دهد.

ارشد بدون کنکور

دانشجوی استعداد درخشان دانشگاه فردوسی بودم و سال گذشته بدون کنکور وارد مقطع کارشناسی ارشد شدم. این شد که نسبت به بعضی از بچه‌های تیم یک سال جلوتر افتادم و الان فقط من هستم که مشغول تحصیل در این مقطع هستم.

گروه سورنا شکل می‌گیرد

در سال سوم دوره کارشناسی، قبل از امتحان‌های تیر و خرداد با چند نفر از بچه‌ها تصمیم گرفتیم به طریقی، برویم خارج ادامه تحصیل دهیم. مطالعه کردیم و راه‌های مختلفی پیدا کردیم. مقاله، کتاب، پژوهش‌های مختلف و چندین ایده دیگر. روی هر کدام مدتی فکر کردیم و بررسی کردیم اما هنوز هم آن چیزی که ما دوست داشتیم، اتفاق نمی‌افتاد یا شاید هم جسارت لازم را نداشتیم. در همین حال و اوضاع رفتیم سراغ یکی از اساتید که خودش خارج تحصیل کرده بود. گفت: بروید برای مسابقات فرمول SAE که در ایتالیا برگزار می‌شود، خودرو مسابقه طراحی کنید. این شد که از مهر ۹۵ دور هم جمع شدیم و با ۱۴-۱۵ نفر از بچه‌ها، طراحی‌های سورنا را شروع کردیم.

زارع - داستان این هفته‌مان مهندس وحیدریاضی تهرانی است. جوانی ۲۲ ساله، ساکن محله سرافرازان که در همین سن، سرگروه یک تیم ۱۵ نفره طراحی خودرو است. خودرویی که بناسات سال آینده در مسابقات «فرمول SAE» ایتالیا شرکت کند و با تیم‌های بزرگ دنیا که مرسدس و فراری و فیات و دیگر شرکت‌های مشهور پشتیبان‌شان هستند، رقابت کند. وحید و تیمش اسم خودرو را «سورنا» گذاشته‌اند؛ سورنایی که قرار است یک بار دیگر پرودا ایتالیا. ایتالیایی که پایتخت آن رم است. رمی که یادگار برج مانده از امپراتوری روم است. رومی که زمانی «کراسوس» را به جنگ سورنا فرستاد و شکست خورد. سراغ این مهندس جوان رفته‌ایم تا زندگی‌اش را برایشان روایت کند و بگوید که چگونه به اینجا رسید.

به جای کلاس زبان رفتن

تعمیرگاه پدرم

من چهارم خرداد ۱۳۷۴ در تهران به دنیا آمدم. پدرم مکانیک خودرو بود و هنوز هم هست. منزلمان پشت کارگاه بود و از همان بچگی حتی قبل از اینکه در سال اول راهنمایی به مشهد نقل مکان کنیم هر وقت درس نداشتم می‌رفتم پیش او. هم‌سن و سال‌های من همه رفتند دنبال کلاس زبان و هنر و این جور مسائل ولی خوب من کارم شده بود همین و مکانیکی پدر را ترجیح می‌دادم. شاید آن ابتدا سخت بود ولی روزبه‌روز به خودرو و موتور و دیفرانسیل و از این جور اصطلاحات علاقه‌مندتر می‌شدم. طوری شده بود که در همان دوره ابتدایی برای خودم یک پا اوستا کار شده بودم. اما درس را هم رها نکردم.

خرابکار فامیل بودم

مشوق اصلی من برای حضور در تعمیرگاه، پدرم بود. از طرفی توصیه می‌کرد و از طرفی هم من کاملاً آزاد بودم. تا دلتان بخواد خرابکاری داشتم. هر وقت بنا بود یک حرکت جدید را تست کنم روی ماشین پدرم آزمایش می‌کردم. در بیشتر موارد هم خراب از کار درمی‌آمد و یک قطعه از قطعات ماشینش مشکل‌دار می‌شد. او هم با صبوری تشویق می‌کرد. البته گاهی که شورش را در می‌آوردم تنبیه هم بود ولی بیشتر تشویق بود. عموهای من هم فنی هستند و جزو مشوق‌های اصلی من بعد از پدرم به حساب می‌آیند. در مجموع آن اوایل، در بین کل فامیل این شیطنتهای من زیان‌د بود. در منزل هر کدام از فامیل که یک وسیله خراب می‌شد حتی اگر من دست هم به آن نزده بودم، بلافاصله می‌گفتند وحید خراب کرده است. مثلاً پدرم یک تراکتور خریده بود تا از آن در تعمیرگاه استفاده کند، من هم پریدم روی آن و در یک چشم به هم زدن بلایی سرش آوردم که حدود یک میلیون تومان آن زمان خرج برداشت. اینجا دیگر خودم هم کلافه شده بودم. دوسه‌سالی وضعیت به همین شکل بود، اما کم‌کم ورق برگشت و حالا هر جا وسیله‌ای خراب می‌شود، برای تعمیر می‌آورند پیش خودم.

اولین اختراع

با اینکه دقیق نمی‌دانستم چه خبر است ولی توانسته بودم بین این علاقه‌مندی غیردرسی

هر وقت بنا بود یک حرکت جدید را تست کنم روی ماشین پدرم آزمایش می‌کردم. در بیشتر موارد هم خراب از کار درمی‌آمد